

دراکولا: اضطراب اختگی* دانیلا سولوویوا- اُرویل ترجمه شراره شاکری

۱۶۳ دراکولا که موضوع تمام رمان‌های برام استوکر را به خود اختصاص داده، در سال ۱۸۹۷ به شکل ژانر تخیلی پدید آمد. با این حال اضطراب و توهماتى که این اثر به خواننده منتقل می‌کند با ترسیم جامعه خود، بعدی مکمل و واقعی‌تر به آن می‌دهد. رنج بیان شده در دراکولا، زیبا و شیرین است و انگلستان را در اواخر پادشاهی ویکتوریا به سمت ورطه نابودی سوق می‌دهد. رنجی که همچنین در طی دوران شکوفایی اقتصادی به مدد پیشرفت‌های فنی و صنعتی به شکلی کاملاً پنهان سایه می‌افکند به واسطه این وضعیت جدید، تغییر ژرفی در بطن جامعه بریتانیایی اتفاق افتاد. در سال‌های ۱۸۹۰، تصویر جدیدی از زن مدرن، پدید می‌آید که به انجام دادن امور خانه‌داری قناعت نمی‌کند، بلکه در میدانی که تا آن زمان به مردان اختصاص یافته «کار» وارد می‌شود.

روند آزادی زنان دوران ویکتوریایی با تحول در زمینه روابط اجتماعی توأم است. برای نمایندگان جنس مذکر، این پدیده بیشتر نگران‌کننده به نظر می‌رسد، زیرا این ره آورد جدید فرهنگی اجتماعی، به طور ضمنی، موقعیت حاکم آنها را محکوم می‌کند.

اضطراب محرومیت از مردانگی توسط زنی که به استقلال رسیده، در دراکولا، بازتابی قابل توجه دارد. در جریان روایت داستان، دو قهرمان زن دورهٔ ویکتوریا، لوسی و مینا، به طرز شگفت‌انگیزی، هر کدام به موجودات مردخوار تبدیل می‌شوند. مینامورای، باطبعی پویا و «فکر مردانه‌اش» نسل جدیدی از زنان فعال را به نمایش می‌گذارد. این زن با پرداختن به مشاغلی چون آموزگاری، تندنویسی و ماشین‌نویسی، خیلی زود حضورش در جرگهٔ کسانی که در تعقیب دراکولا هستند اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. هوشیاری و مقاومت روحی که مینادر زمان حملات خون‌آشام از خود نشان می‌دهد، او را در جایگاهی برابر با مردان قرار می‌دهد. اما فراس‌ت مینا، ویژگی که کمتر در قرن نوزدهم به زنان نسبت می‌دادند، به نظر می‌رسید که برچسب مردانگی همسرش را به خطر می‌انداخت. جانانان هارکر، برخلاف او سست و شکننده بود. با وجود سن کمی که داشت، پیر و فرتوت به نظر می‌رسید و موهایش در شبی که ناتوانانه شاهد حملهٔ دراکولا به همسرش بود، سفید شد. تحول در نقش‌های سنتی زن و مرد، باعث بحران شخصیتی در این پرسوناژ شد. این بحران به ویژه در عدم توانایی او در رفتار کردن و در دشواری به عهده گرفتن نقش همسری جسور و حامی نمود پیدای می‌کند.

در راستای این اضطراب مردانه که همان از دست دادن جایگاه اجتماعی و خانوادگی است، رمان به ترسی دیگر می‌پردازد که مربوط به توهم اخته شدن است. قهرمانان مرد، بعد از مواجه شدن با تغییر شکل لوسی به خون‌آشام، شروع به مبارزه با کاراگری کردند که جنس مونث را تهدید می‌کرد و بعد از درک این واقعیت که دختر جوان فرشته‌گون به پیکری اثری و شهوت‌انگیز تبدیل شده، بین دو راهی میل و تنفر قرار می‌گیرند. تنفیری که آشکارا رفتار شهوانی لوسی را که در چارچوب آداب و رسوم متعصبان مذهبی پایان این قرن نمی‌گنجد، محکوم می‌کند ولی در عین حال، هر آسانی را که شهوت پرستی پرشور زن خون‌آشام به آنها القامی کرده نشان می‌دهد. توصیف دندان‌های بلند نوک تیز، لب‌های شهوت‌انگیز خون‌آلود لوسی بیانگر تصویر وهم‌انگیز زن درنده‌خو و زنی است که مردان را اخته می‌کند. در این

کریستوفر لئی در نقش دراکولا، ۱۹۶۹.

تصویر خیالی، موجودی با ظاهر آرام و دلفریب، تبدیل به هیولا می‌شود که جنس مذکر برای حفظ مردانگی و حتی زندگی‌اش ناچار به نابودی اوست.



بدین ترتیب رمان استوکر، القاگر این است که تحول وضعیت اجتماعی زن در وهله اول به عنوان عامل اضطراب در پرسوناژهای مذکر تلقی می‌شود. تهدید دزدیده شدن نقش اجتماعی‌اش توسط زنان همواره به شکل درآوری حس می‌شود که به از دست دادن نیرو و شخصیت او منجر می‌گردد. این تغییرات در زمینه جنسی و همچنین ترس از نابودی به شیطان‌انگاری جنس زن می‌انجامد. جنسی که برعکس، همیشه به عنوان موجود ضعیف شناخته می‌شد. ♦ ♦ ♦



